



مقدمه

با آن که امامان معصوم علیهم السلام در تعیین و نصب وکیل و یا نماینده، احراز شرایطی همچون وثاقت، عدالت، رازداری و غیر آن را لازم می‌دیدند، ولی چنان‌که لازمه طبع ذلت‌پذیر آدمی است، برخی از این وکلا در صحنه امتحانات الهی شکست خورده، راه خیانت و انحراف پیشه خود ساختند؛ و گاه آن چنان بر انحراف و فساد خود اصرار می‌ورزیدند که مشمول لعن و نفرین ائمه اطهار علیهم السلام واقع شدند و یا حتی در مواردی به دستور آنان به هلاکت رسیدند! معرفی این‌گونه افراد، و آغاز و انجام کارشان می‌تواند بسیار آموزنده باشد. کم‌ترین ثمره این بررسی، به ویژه در عصر کنونی، این است که سوابق نیک افراد را به تنهایی نمی‌توان دلیل بر حقانیت مسیرشان قلمداد کرد؛ چنان‌که امام راحل علیه السلام نیز فرمودند: «میزان، حال فعلی افراد است.»

نگاهی به انحرافات برخی از کارگزاران ائمه اطهار علیهم السلام

محمدرضا جباری

عوامل انحراف و فساد

نکته مهم در این بررسی، توجه به انگیزه‌ها و علل بروز این انحرافات و خیانت‌هاست. تردیدی نیست که ریشه اصلی این امر، فقدان نفس سلیم و عدم تهذیب نفس است. در چنین صورتی است که با تحقق شرایط مساعد، صفات رذیله بروز کرده، ضربه اصلی را بر صاحب خود وارد می‌سازند. با صرف‌نظر از ریشه اصلی انحرافات وکلا و نمایندگان ائمه اطهار علیهم السلام، عواملی را می‌توان به عنوان عینیت بخش انحراف و خیانت و فساد در این افراد برشمرد:

اول. دنیاطلبی و مال دوستی

یکی از کارهای اصلی وکلا و نمایندگان ائمه اطهار علیهم السلام جمع‌آوری وجوه شرعی و اموال اهدایی شیعیان ایشان بود. بدین‌روی، تجمع این اموال نزد وکلا، که گاه به مبالغ هنگفتی می‌رسید، موجب تحریک صفت مال دوستی و دنیاطلبی برخی از آنان می‌شد و با اختلاس و دزدی این اموال، خود را مشمول خسران

ابدی می‌ساختند. از نمونه‌های مثال‌زدنی برای این مورد، می‌توان به گروه واقفیه و همچنین فارس بن حاتم قزوینی و عروه بن یحیی الدهقان اشاره کرد.^(۱)

دوم. انحرافات فکری و اعتقادی

در برخی موارد، وکیل به سبب گرایش به افکار غلط یا غلوآمیز و باطل، رفته رفته در مسیری مابین با مسیر ائمه اهل بیت علیهم السلام و شیعیان راستین آنان قرار می‌گرفت و بر اثر اصرار بر ادامه انحراف، از سوی ایشان طرد و عزل می‌شد. سردمداران گروه واقفیه بعضاً در اثر اعتقاد باطل مهدویت برای امام کاظم علیه السلام، گرفتار این مسیر شدند. به عنوان نمونه‌ای دیگر، می‌توان به محمد بن ابی العزاقر، معروف به «شلمغانی» اشاره نمود که با طرح افکار غلوآمیز و فاسد و حلول‌گرایانه نسبت به معصومان و بعضی از اصحاب آنان و خودش، گرفتار سرنوشت شومی شد.^(۲)

سوم. حسادت نسبت به همگنان

در مواردی، ارتقای رتبه برخی از نمایندگان ائمه علیهم السلام موجب تحریک روحیه حسادت در برخی از همگنانشان شده، با مخالفت و کارشکنی، کینه و حسادت درونی خود نسبت به این دسته از وکلا، و اعتراضشان نسبت به امام معصوم علیه السلام را بروز می دادند. نمونه قابل ذکر در این زمینه، احمد بن هلال کرخی است که پس از عمری زندگی صوفیانه و مدتی وکالت برای امام یازدهم علیه السلام سرانجام، با انکار سفارت سفیر دوم و مخالفت با او، خود را مشمول لعن ناحیه مقدسه نمود. چنان که در مورد شلمغانی نیز چنین نقل شده که حسادت نسبت به حسین بن روح نوبختی، وی را به مخالفت با او برانگیخت! (۳)

چهارم. وابستگی به دربار عباسی

در باره هشام بن ابراهیم عباسی، که مدتی وکیل ارشد امام رضا علیه السلام در مدینه بود، نقل شده است که پس از انتقال آن حضرت به مرو، به جاسوس مأمون در بیت آن حضرت تبدیل شد و تمامی مواقع بیت امام علیه السلام را به مأمون گزارش می داد. (۴)

پنجم. فساد اخلاقی

در باره یکی از وکلای امام عسکری علیه السلام - چنان که خواهد آمد - نقل شده است که گرفتار مفاسد اخلاقی شده بود و همین موجب گردید آن حضرت وی را از وکالت عزل و از منزل خود اخراج نمایند. البته، معلوم نیست این شخص وکیل مالی و تام‌الاختیار حضرت (همچون دیگر وکلای مورد بحث در مبحث وکلای ائمه علیهم السلام) بوده باشد. این احتمال نیز منتفی نیست که وی وکیل در امری از امور شخصی و جزئی حضرت بوده است.

با مقدمه‌ای که گذشت، اکنون آن دسته از نمایندگان و وکلای ائمه اطهار علیهم السلام که پس از مدتی درست‌کاری، دچار انحراف، خیانت و فساد شدند، معرفی می‌شوند و با شرح فعالیت آنان، به سرانجام کارشان نیز اشاره خواهد شد:

۱. علی بن ابی حمزه بطائنی
۲. زیاد بن مروان قندی
۳. عثمان بن عیسی رواسی عامری
۴. احمد بن ابی بشر سراج
۵. منصور بن یونس بزرگ
۶. حیان سراج

اینان سران مذهب واقفیه هستند که در دوران حیات امام کاظم علیه السلام، به عنوان وکلای آن حضرت مشغول به کار بودند، ولی پس از شهادت آن جناب، با انکار این امر، مدعی قائم بودن و مهدویت امام کاظم علیه السلام شده، گفتند که آن حضرت نمرده و زنده است و روزی ظهور خواهد کرد، و قائم آل محمد صلوات الله علیهم هموست! و به این صورت، امامت امام رضا علیه السلام را منکر شدند و گروهی از شیعیان و حتی برخی از اصحاب مبرز و برجسته امام کاظم علیه السلام را

به سوی خود جذب کردند. گرچه پس از مدتی، با ظهور شواهد صدق امامت امام هشتم علیه السلام بسیاری از پیروان مذهب وقف، دست از این عقیده برداشتند، ولی سران این مذهب، غالباً تا لحظه مرگ بر شیوه منحرف خود اصرار ورزیدند. اگر در مورد پیروان این مذهب بتوانیم معتقد شویم که به واقع، اعتقاد به قائمیت امام کاظم علیه السلام داشتند و منشأ گرایش آنان به مذهب وقف، دیدگاه باطل فکری بود، (۵) ولی در مورد سران این مذهب، با توجه به قراین موجود، نمی‌توان چنین عقیده‌ای داشت؛ آن‌سان که در برخی از روایات تصریح شده، طمع در اموال کلانی که در وکالت امام کاظم علیه السلام در دست آنان جمع شده بود، سبب گردید تا برای تصرف در این اموال، بدین روش روی آورند. (۶)

بنا بر برخی روایات، امام کاظم علیه السلام از این‌که پس از شهادتشان عده‌ای از اصحاب نزدیکشان امامت فرزندشان را منکر خواهند شد، مطلع بوده و گاه از این امر خبر می‌داد. بنا بر بعضی روایات، آن جناب، روزی به علی بن ابی حمزه رو کرده، فرمودند: «یا علی، انت واصحابک اشباه الحمیر!» (۷) و شاید به همین سبب امام کاظم علیه السلام تأکید زیادی بر معرفی فرزندشان، امام رضا علیه السلام به عنوان امام پس از خود داشتند. (۸)

در این جا، ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر امام کاظم علیه السلام نسبت به انحراف این گروه در آینده علم داشتند، چرا اقدام به عزل آنان از وکالت و سپس طردشان نمودند؟! در پاسخ باید گفت:

اولاً، سیره معصومان علیهم السلام بر این قرار گرفته که تا وقتی خطا و گناه از کسی بروز نکرده است، به صرف علم الهی خود مبنی بر انحراف او در آینده، وی را مورد توبیخ، طرد یا مجازات قرار نمی‌دادند، و تنها زمانی اقدام به این کار می‌کردند که خطایی از او سر می‌زد. تبیین کامل این مسأله با تکیه بر شواهد تاریخی، فرصتی غیر از این می‌طلبید، ولی به عنوان یکی از بارزترین نمونه‌ها، می‌توان به برخورد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام با این ملجم اشاره نمود.

ثانیاً، شرایط خاص سیاسی و اجتماعی حاکم بر عصر امام کاظم علیه السلام مانع آن بود که حضرت به طرد کسانی بپردازند که در ردیف خصیصین از اصحاب ایشان به شمار می‌آمدند و بر بسیاری از اسرار و مسائل درونی سازمان نوپای وکالت آشنا بودند و نسبت به وضعیت شیعیان آگاهی داشتند. طرد اینان چه بسا موجب جذب آنان به سمت دربار عباسی و تبدیل شدنشان به عواملی ضد شیعی، و در خدمت عباسیان می‌شد.

پس از شهادت امام کاظم علیه السلام، این وکلا، که به شهادت نصوص تاریخی و روایی، اموال کلانی از وجوه شرعی متعلق به امام کاظم علیه السلام در اختیار داشتند، شهادت حضرت را منکر شدند و برای آن‌که کار خود را به پیش ببرند و یا موانع قوی را از سر راه بردارند، با وعده پرداخت مبالغی هنگفت به برخی از سران شیعه،

سعی در اغوای آن‌ها داشتند. از جمله این افراد، یونس بن عبدالرحمن قمی بود. جایگاه وی نزد امام کاظم و رضا علیهما السلام بس رفیع بود. بنا بر روایت کشی، هنگامی که امر واقفیه آشکار گشت، وی به افشاگری علیه آنان پرداخت و مردم را به قبول امامت امام هشتم فرا خواند. با توجه به موقعیت ممتاز علمی و سوابق یونس بن عبدالرحمن، تبلیغات وی علیه واقفیه می‌توانست به زیان آنان تمام شود؛ از این‌رو، علی بن ابی حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی نزد وی رفته، با دادن وعده پرداخت ده هزار دینار، از وی خواستند که دست از مخالفت و تبلیغات بر ضد واقفیه بردارد؛ او در پاسخ گفت: «از ائمه صادقین علیهما السلام به ما روایت شده که پس از ظهور بدعت‌ها، بر عالم لازم است علمش را آشکار کند؛ و اگر چنین نکرد، خداوند نور ایمان را از او سلب می‌کند و من در هیچ حالی، جهاد و امر الهی را ترک نمی‌کنم.» آنان پس از شنیدن این پاسخ، وی را ترک کرده، در طریق دشمنی و دشنام یا او درآمدند. در این روایت، میزان اموال موجود در دست علی بن حمزه بطائنی سی هزار دینار و اموال موجود نزد زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار ذکر شده است.^(۹)

درباره علی بن ابی حمزه روایاتی در دست است که حکایت از ادامه سیر انحرافی وی تا آخر عمرش دارد. بنا به نقل شیخ طوسی، وی در مقابل طلب اموال توسط امام رضا علیهما السلام، وجود اموال را منکر شد.

بنابر روایت دیگر، روزی امام رضا علیهما السلام سخن از علی بن ابی حمزه به میان آورده و ضمن لعن او فرمودند: «او قصد داشت که خداوند در آسمان و زمین معبود واقع نشود! و خداوند نیز علی را عین میل مشرکان، نورش را تمام کرده است و چنین می‌کند.»^(۱۰) درباره زیاد بن مروان قندی نیز روایتی توسط شیخ طوسی نقل شده که حکایت از پیش‌بینی انحراف او و دوستانش توسط امام کاظم علیهما السلام دارد. بنا بر این روایت، هنگامی که زیاد بن مروان و ابن مسکان (یکی دیگر از واقفه) نزد امام کاظم علیهما السلام بودند، آن حضرت فرمود: «کنون بهترین اهل زمین وارد می‌شود.» و در همان هنگام، امام رضا علیهما السلام وارد مجلس شدند و امام کاظم علیهما السلام ایشان را به سینه چسبانده، بوسیدند و سپس رو به آن دو نفر کرده، فرمودند: «اگر حق وی (امام رضا علیهما السلام) را انکار کنید، بر شما باد لعنت خدا و ملائکه و همه مردم. ای زیاد - تو و اصحابت هرگز عزیز و گرامی نخواهید بود.» پس از شهادت امام کاظم علیهما السلام، روزی یکی از شیعیان به نام علی بن رثاب، به زیاد برخورد کرد و کلام امام کاظم علیهما السلام به وی را به او گوشزد نمود، ولی زیاد در پاسخ گفت: «به نظرم، مجنون شده‌ای!»^(۱۱)

بنا به روایت صدوق، روزی امام کاظم علیهما السلام در حالی که امام رضا علیهما السلام نیز حضور داشتند، به زیاد بن مروان فرمود: «ای زیاد، این (امام رضا علیهما السلام) نامه‌اش همچون نامه من و فرستاده‌اش همچون فرستاده من و کلامش همچون کلام من است.» ولی زیاد بن مروان پس از شهادت آن حضرت، این روایت را منکر شد و

قابل به وقف گردید و اموال امام علیهما السلام را نزد خود نگه داشت.^(۱۲) همان‌گونه که از این روایات و غیر آن‌ها به دست می‌آید، زیاد بن مروان نیز همچون علی بن ابی حمزه تا آخر عمر بر طریقه وقف قرار داشت و هیچ‌گاه حاضر به استرداد اموال امام علیهما السلام نشد و در مقابل طلب اموال از سوی امام رضا علیهما السلام، همچون علی بن ابی حمزه اقدام به انکار آن‌ها نمود.^(۱۳)

از دیگر سران وقف، یکی از وکلای امام کاظم علیهما السلام در مصر بود به نام عثمان بن عیسی رواسی. بنا به نقل کشی، وی اموال بسیاری از وجوه شرعی متعلق به امام کاظم علیهما السلام، به علاوه شش کنیز در اختیار داشت. پس از شهادت امام کاظم علیهما السلام، امام رضا علیهما السلام ضمن نامه‌ای به وی چنین نگاشتند: «همانا پدرم رحلت نموده و

میراثش را تقسیم کرده‌ایم و اخبار مربوط به رحلت او صحیح است.» امام علیهما السلام بدین وسیله اموال را از او طلب نمودند، ولی او در پاسخ نوشت: «اگر پدرت نمرده که چیزی از این اموال تعلق به تو ندارد - اگر - چنان‌که گفته می‌شود - مرده باشد نیز به همین ترتیب! زیرا او مرا به دادن اموال به تو امر نکرده و کنیزان را نیز آزاد کرده و با آنان ازدواج کرده‌ام!»^(۱۴)

بنا بر برخی روایات، وی سرانجام موفق به توبه شد و اموال را به نزد امام رضا علیهما السلام ارسال داشت و بنا بر خوابی که دیده بود، به همراه دو پسرش از کوفه خارج و به حیر (کربلا) رفت و تا آخر عمر در آن‌جا به عبادت مشغول بود و همان‌جا مرد و دفن شد و فرزندانش به کوفه بازگشتند.^(۱۵)

از سران دیگر واقفیه، که جزء وکلای امام کاظم علیهما السلام نیز بود، احمد بن ابی بشر سراج است. آنچه می‌تواند به عنوان دلیلی بر وکالت وی برای امام کاظم علیهما السلام تلقی شود، گرچه مفید یقین نیست، روایت شیخ طوسی از حسین بن احمد بن حسن بن علی بن فضال است. وی نقل کرده که شیخی از اهل بغداد نزد عمویم، علی بن حسین بن فضال، آمد و با او گفت‌وگو و مزاح می‌کرد. روزی به او گفت: در دنیا بدتر از شما شیعیان یافت نمی‌شود! عمویم گفت: چرا! خدا تو را لعنت کند! گفت: من همسر

در مواردی،

ارتقای رتبه برخی

از نمایندگان ائمه علیهما السلام

موجب تحریک روحیه حسادت

در برخی از همکانشان شده، یا

مخالفت و کارشکنی، کینه و

حسادت درونی خود نسبت به

این دسته از وکلا، و اعتراضشان

نسبت به امام معصوم علیهما السلام را

بروز می‌دادند.

معصومان

دختر احمد بن ابی بشر سراج هستیم. وی هنگام وفات به من گفت: ده هزار دینار از اموال موسی بن جعفر علیه السلام نزد من بود و پس از رحلت آن حضرت، از دادن آن اموال به پسرش، علی بن موسی علیه السلام، خودداری کردم، با این ادعا که موسی بن جعفر علیه السلام نمرده است. شما را به خدا مرا از آتش خلاص کنید و آن اموال را به علی بن موسی علیه السلام بازگردانید. ولی ما حتی حبه‌ای نیز از آن اموال را به علی بن موسی علیه السلام تحویل ندادیم و او را رها کردیم تا به آتش دوزخ در افتد. و وقتی در اصل این مذهب، امثال اویند، چگونه می‌توان بر روایات اینان اعتماد کرد؟! (۱۶)

این روایت، گرچه صریح در وکالت وی نیست، ولی از آن جا که سران واقفیه معمولاً جزء وکلای امام کاظم علیه السلام بوده‌اند، وجود اموال در دست احمد بن ابی بشر قرینه بزرگی بر وکالت او می‌تواند باشد؛ به خصوص که وی تصریح می‌کند که این اموال از آن امام کاظم علیه السلام و به عنوان ودیعه در دست او بوده است. نکته دیگری که از این روایت استفاده می‌شود آن‌که وی پیش از وفاتش، از کرده‌اش پشیمان شد و در صدد توبه برآمد.

منصور بن یونس بزرگ نیز دیگر وکیل امام کاظم علیه السلام بود که بنا به نقل کشی، به دلیل اموالی که در دست داشت، رحلت امام کاظم علیه السلام را منکر شد و از تحویل آن‌ها به امام رضا علیه السلام امتناع نمود. وی کسی بود که امام کاظم علیه السلام روزی به او فرمود: «امروز فرزندم، علی، را وصی و جانشین پس از خودم قرار دادم. برو و او را بر این امر تهنیت بگو و به او بگو که من تو را به این کار امر نمودم.» منصور نیز بر امام رضا علیه السلام وارد شد و حضرت را بر این امر تهنیت گفت، ولی پس از رحلت امام کاظم علیه السلام، این ماجرا را انکار کرد (۱۷).

حتیان سراج نیز وکیل دیگر امام کاظم علیه السلام بود که با انکار رحلت آن حضرت و حبس اموال متعلق به آن جناب، از پایه گذاران مذهب وقف گردید. وکالت وی برای آن حضرت در روایات کشی مورد تصریح قرار گرفته است. بنا به نقل کشی، شروع مذهب واقفیه از آن جا بود که سی هزار دینار از زکات و وجوه شرعی اشاعته (بنی اشعث)، توسط آنان به نزد دو وکیل امام کاظم علیه السلام در کوفه فرستاده شده که یکی از آن دو، حتیان سراج بود؛ و این در زمانی انجام شد که امام کاظم علیه السلام در حبس بود. این دو وکیل به جای حفظ آن اموال، آن را صرف خرید خانه‌ها و غلات و انجام معاملات نمودند؛ و پس از شهادت امام کاظم علیه السلام در میان شیعه شایع کردند که امام کاظم علیه السلام «فانیم» است و نمرده؛ ولی به هنگام مرگ، این دو وکیل از فعل خود پشیمان شده، وصیت کردند که اموال موجود، در دستشان به ورثه امام کاظم علیه السلام باز گردانده شود و از این رو، بر شیعه معلوم گشت که انکار رحلت امام کاظم علیه السلام توسط آن دو، به سبب حرص به این اموال بوده است. (۱۸)

این شش نفر، مجموعه کسانی هستند که از پایه گذاران فرقه انحرافی واقفیه بوده و منصب وکالت از جانب امام کاظم علیه السلام را نیز دارا بوده‌اند. غیر از اینان، کسان دیگری نیز به تدریج، گرایش به

این مذهب پیدا کردند که در میانشان، برخی از بزرگان شیعه همچون عبدالرحمن بن حجاج نیز به چشم می‌خورد. ولی تعداد زیادی از این گروندگان به وقف، از جمله شخصیت یاد شده، به زودی به بطلان دعوی سران این مذهب پی برده، امامت امام رضا علیه السلام را پذیرفتند. افرادی که به عنوان وکلای پایه گذار مذهب واقفیه از آنان نام برده شده، آن‌هایی هستند که وکالتشان از منابع موجود قابل استفاده است. ولی بعید نیست در میان دیگر گروندگان و سران واقفیه نیز وکلایی باشند که تصریحی نسبت به وکالتشان صورت نگرفته است.

۷. هشام بن ابراهیم راشدی همدانی عباسی

وی بنا به نقل شیخ صدوق، پیش از انتقال امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو، از نزدیک ترین افراد به آن حضرت محسوب می‌شد و فردی عالم و ادیب بود، و انجام امور مربوط به حضرت را عهده‌دار گردید. اموالی که از نواحی گوناگون برای آن جناب گسیل می‌شد توسط وی دریافت می‌شد و به مصرف می‌رسید یا به امام تحویل می‌گردید. از این رو، می‌توان گفت که وی در مدینه، وکیل ارشد امام رضا علیه السلام بود. ولی پس از انتقال آن جناب به مرو، هشام بن ابراهیم رو به فضل بن سهل ذوالریاستین نمود و کم کم به او نزدیک تر شد تا کار به جایی رسید که اخبار مربوط به امام رضا علیه السلام را برای ذوالریاستین و مأمون نقل می‌کرد. از این رو، نزد آنان مقامی یافت و تا آن جا پیش رفت که از گزارش هیچ خبری از اخبار بیت امام علیه السلام به آنان فروگذار نمی‌کرد. بدین روی، مأمون وی را به عنوان حاجب خانه حضرت نصب نمود و او مانع آن می‌شد که شیعیان آن گونه که مطلوب حضرت بود، به محضر آن جناب شرفیاب شوند. میزان قرب وی به دربار عباسی بدان حد رسیده بود که مأمون فرزندش، عباس، را بدو سپرد تا تعلیم نماید و بدین سبب، وی را ملقب به هشام عباسی نمودند؛ کار انحراف وی بدان جا رسید که اظهار عداوت و حسادت شدید نسبت به امام رضا علیه السلام می‌نمود و از جمله توطئه‌های وی علیه آن حضرت، پیشنهاد منافقانه وی به همراه فضل بن سهل مبنی بر قتل مأمون بود که با هوشیاری حضرت خنثی گردید. امام علیه السلام پس از رد این پیشنهاد، همچون آن دو نفر (!) نزد مأمون رفتند و وی را از جریان آگاه ساختند و بدین وسیله، مأمون نسبت به انتفای هرگونه توطئه‌ای از جانب آن حضرت مطمئن گشت. (۱۹)

۸. صالح بن محمد بن سهل

روایت کلینی و شیخ طوسی حاکی از آن است که وی وکیل امام جواد علیه السلام در امور اوقاف قم بوده است. بنا به نقل علی بن ابراهیم قمی از پدرش، روزی صالح بن محمد به محضر امام جواد علیه السلام وارد شد و عرضه داشت: «ای آقای من نسبت به ده هزار درهم (از اموالتان) مرا حلال کنید؛ زیرا آن‌ها را مصرف کرده‌ام!» امام علیه السلام نیز فرمود: «حلال باد!» ولی هنگامی که او از نزد حضرت خارج شد،

آن جناب چنین فرمود: «اینان حقوق و اموال آل محمد ﷺ و یتیمان و مساکین و فقرا و ابناء السبیل آنان را اخذ کرده مصرف می‌کنند، سپس نزد من آمده می‌خواهند که آن‌ها را حلال کنم. آیا می‌پنداری که من در پاسخ ایشان می‌گویم: حلال نمی‌کنم؟ به خدا قسم که خداوند در روز قیامت، آنان را به سختی بازخواست خواهد نمود.»^(۲۱)

البته موضع دوگانه امام ﷺ در این روایت، خود سؤال برانگیز است؛ اما می‌توان آن را بدین گونه توجیه کرد که امام ﷺ پاسخ منفی در برابر درخواست حلیت را خلاف منش کریمانه خود می‌دیده‌اند. و یا آن‌که، خوف فتنه‌ای از سوی وکیل خائن یادشده - در صورت مخالفت امام ﷺ با درخواست حلیت - در میان بوده است. توجیه دیگر این است که حضرت از حق خودشان صرف نظر کرده‌اند و این به معنای اسقاط حق الله نبوده است. البته، دلیلی نیز در دست نیست که وی پس از این ماجرا وکالت در امور اوقاف قم را ادامه داده باشد.

۹. فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی

وی از جمله وکلای مبرز و شناخته شده امام هادی ﷺ در سامرا و واسطه بین آن جناب و شیعیان مناطق جبال - از جمله قزوین - بود. یکی از دلایل وکالت وی، آن است که شیخ طوسی نامش را در ردیف وکلای مذموم ائمه ﷺ ذکر کرده و در ادامه، توقیع امام هادی ﷺ را نیز که مشتمل بر ذم و لعن فارس است، نقل نموده است.^(۲۱) او به همراه علی بن جعفر همانی - دیگر وکیل مبرز امام هادی ﷺ - و با نظارت عثمان بن سعید عمری وکیل ارشد و باب امام هادی ﷺ در سامرا، به فعالیت مشغول بود و شیعیان مناطق جبال ایران، اموال و وجوه شرعی و نامه‌های خود را از طریق او به محضر امام هادی ﷺ می‌رساندند. ولی فارس به تدریج رو به انحراف نهاد و انحراف خود را با اختلاس و سرقت اموال یاد شده و درگیری با وکیل درست کردار امام هادی ﷺ، علی بن جعفر همانی، آشکار نمود.

نصوص مربوط به فارس، گویای آن است که وی علاوه بر فساد مالی، گرفتار فساد اعتقادی نیز شده بود؛ ولی توضیح زیادی در این زمینه، در نصوص مربوط دیده نمی‌شود؛ تنها در یک روایت، امام هادی ﷺ به یکی از پیروان خود فرمودند: «فارس سخنی پلید گفته بود.»^(۲۲)

چنان‌که گفته شد، فارس پس از انحراف، به درگیری با وکیل دیگر امام هادی ﷺ، علی بن جعفر همانی پرداخت. کار این درگیری بین دو وکیل اصلی امام ﷺ آن چنان بالا گرفت که به دشنام‌گویی و دشمنی سخت انجامید؛ و به نوبه خود، موجب ایجاد تنش‌ها و دل‌سردی و ناراحتی در جامعه شیعه شد که چرا دو تن از دستیاران نزدیک امام، خود را چنین در تخاصم و عداوت با یکدیگر انداخته‌اند! برخی از شیعیان به این دلیل، از پرداخت وجوه شرعی

مقرر به پیشگاه امامت، موقتاً خودداری کردند. علاوه بر این، وکلای مناطق گوناگون که تا آن زمان مبالغ جمع شده را از راه یکی از آن دو تن، به محضر امام ارسال می‌داشتند، دیگر نمی‌دانستند چه کنند. از این رو، برخی از آنان طی نامه‌هایی، از امام هادی ﷺ درباره این مشکل چاره‌جویی نمودند. یکی از این وکلا/ابراهیم بن محمد همدانی، وکیل برجسته امام هادی ﷺ در منطقه همدان بود.

بنابر نقل کُشی، وی طی نامه‌ای که در سال ۲۴۸ هـ توسط پسرش، جعفر، به حضرت هادی ﷺ ارسال نمود، درباره اختلاف بین عئیل (لقب علی بن جعفر همانی) و قزوینی (فارس بن حاتم) و این‌که اختلاف آنان موجب اضطراب مردم و تیزی برخی از آنان از برخی دیگر شده و نهایتاً این‌که شیعیان می‌بایست به کدام‌یک از آن دو تن اعتماد کرده، اموال و وجوه شرعی و نامه‌هایشان را بدو بسپارند، سؤال کردند. امام هادی ﷺ نیز در پاسخ، چنین نگاشتند: «این مسأله‌ای نیست که جای سؤال و تردید داشته باشد؛ و خداوند جایگاه و حرمت عئیل (علی بن جعفر) را برتر از آن قرار داده که با مثل قزوینی (فارس بن حاتم) قابل مقایسه باشد. در حواجحت به نزد عئیل مراجعه کن و پیروانت از اهالی ناحیهات نیز می‌بایست به او مراجعه داشته باشند. و از قزوینی اجتناب و دوری کنی و او را در امورتان داخل مکنی؛ چرا که فریب‌کاری وی برای من محرز شده و توجیهی بدو نداشته باشید.»^(۲۳) این نامه در سال ۲۴۸ هـ نگاشته شده؛ و از این رو، می‌توان حدس زد که تاریخ انحراف فارس بن حاتم و درگیری وی با علی بن جعفر اندکی پیش از این تاریخ بوده است.

این پاسخ حاکی از آن است که امام هادی ﷺ در ابتدای امر، در مواجهه با انحراف و فساد فارس بن حاتم، محتاطانه گام برمی‌داشتند و از این‌که برخورد با وی موجب پیدایش یک فتنه عمومی در جامعه شیعه شود ابا داشتند. مهم‌ترین دلیل این امر می‌توانست این باشد که هر برخورد حساب نشده‌ای با شخص منحرف و فاسدی همچون فارس، که تا این زمان در نقش وکیل ارشد امام هادی ﷺ دارای جایگاه ممتازی در جامعه شیعه بود، پیش از آن‌که چهره حقیقی‌اش برای شیعیان روشن شود، موجب بروز تنش‌های بیش‌تر می‌شد. علاوه بر آن‌که، نمی‌بایست خطر بنی‌عباس و تحریک آنان علیه امام هادی ﷺ و شیعیان توسط فارس بن حاتم یا در اثر برخورد امام و شیعیان با فارس بن حاتم را از نظر دور داشت.

طی برخی اقدامات پنهانی و محتاطانه امام هادی ﷺ و کارگزاران سازمان وکالت علیه فارس بن حاتم، شیعیانی که نادانسته، همچنان اموال و وجوه شرعی را در سامرا به فارس تحویل می‌دادند، شناسایی و با ایجاد ارتباط مخفی توسط وکلای امام هادی ﷺ با آنان، حقیقت ماجرای فارس برای ایشان تبیین می‌شد. یکی از این شیعیان علی بن عمرو عطار بود که احتمالاً از وکلای امام هادی ﷺ در ناحیه قزوین بوده است. او معمولاً اموال و وجوه شرعی

را از طریق فارس به امام هادی علیه السلام می‌رساند. وی در سفری که بدین منظور، پس از انحراف فارس، به سامرا انجام داد، به نزد فارس رفت و تصمیم به تحویل اموال به او داشت که با روشنگری وکلای میبزی امام علیه السلام، از این کار منصرف شد.^(۲۴)

با استمرار انحراف و فساد فارس بن حاتم، امام هادی علیه السلام طی دو مکتوب، که یکی از آن دو، تاریخ شب سه‌شنبه ۹ ربیع‌الاول سال ۲۵۰ هـ. دارد، فارس را لعن و طرد نمودند. این مکتوب خطاب به علی بن عمرو قزوینی (سابق‌الذکر) است و به دست خط مبارک خود امام علیه السلام نگاشته شد و متن آن بنا به نقل شیخ طوسی چنین است: «بدان، حقیقت امر در مورد فارس - که لعنت خدا بر او باد - نزد من همان است که برای تو آشکار کردم و آنچه بر تو لازم است جز سعی بر لعن وی و نهایت دشمنی و بی‌زاری از او نیست. من کسی نیستم که در مورد تدین به دین الهی، فرمان به امری غیر صحیح بدهم. پس با جدیت و شدت در لعن و هتک و قطع اسباب وی و ابطال امرش بکوش و یاران ما را نیز از او بدور دار؛ و پیام من در مورد فارس را بدانان برسان که من در پیشگاه خدا درباره این امر مؤکد از شما بازخواست خواهم نمود. پس وای بر عصیانگر و منکر. و به خط خویش نگاشتم در تاریخ شب سه‌شنبه نهم ربیع‌الاول سال ۲۵۰ هـ. و توکل بر خدا نموده، او را حمد بسیار می‌نمایم.»^(۲۵) البته، دستور عمل‌هایی به همین مضمون خطاب به ایوب بن نوح، وکیل امام هادی علیه السلام در کوفه و نواحی اطراف آن، و همین‌طور، خطاب به فردی به نام سهیل بن محمد در دست است.^(۲۶)

پس از صدور توقیعات و دستور عمل‌های رسمی امام هادی علیه السلام درباره لعن و طرد فارس بن حاتم، وی به طور علنی، شروع به مبارزه علیه امام علیه السلام کرد. منابع موجود چیزی از جزئیات عملیات و اقدامات او به دست نمی‌دهند، جز آن‌که او به فسادانگیزی می‌پرداخته و شیعیان را به بدعت فرا می‌خوانده و می‌کوشیده است که آنان را به گرد خود جمع کند. در پیامی که امام علیه السلام به یکی از شیعیان نشان فرستاده‌اند، آمده است: «اما القزوینی، فارس، فإنه فاسقٌ منحرفٌ و تکلم بکلام خبیث - لعنه الله»^(۲۷)

شدت حساسیت و اهمیت مسأله فارس بن حاتم از تصمیم بعدی امام هادی علیه السلام دانسته می‌شود که خویش را هدر اعلام کرده، قتلش را موجب رضایت خود دانسته، دستور دادند که وی به قتل رسانده شود و برای قاتل وی نیز بهشت را تضمین نمودند. چنین دستوری از ناحیه ائمه طاهریین علیهم السلام در موارد استثنایی مسبوق به سابقه بوده است.^(۲۸)

این دستور آن حضرت، به وسیله یکی از شیعیان مخلص و فداکار، به نام جنید انجام پذیرفت و فارس به دست وی به هلاکت رسید و راهی درکات حجیم شد.^(۲۹) از بررسی منابع رجالی، چنین به دست می‌آید که فارس بن حاتم دارای دو برادر به نام‌های علی و طاهر بوده است.

ابوالحسن علی بن حاتم قزوینی فردی ثقه و دارای کتب بسیار و مورد اعتماد بوده و شیخ طوسی تعداد کتب او را قریب سی کتاب عنوان کرده است.^(۳۰) ولی طاهر بن حاتم قزوینی، ابتدا مستقیم‌العقیده بود، ولی بعدها سخنان و عقاید منحرفانه و غلوآمیزی بر زبان راند.^(۳۱)

۱۰. عروة بن یحیی النخاس الدهقان

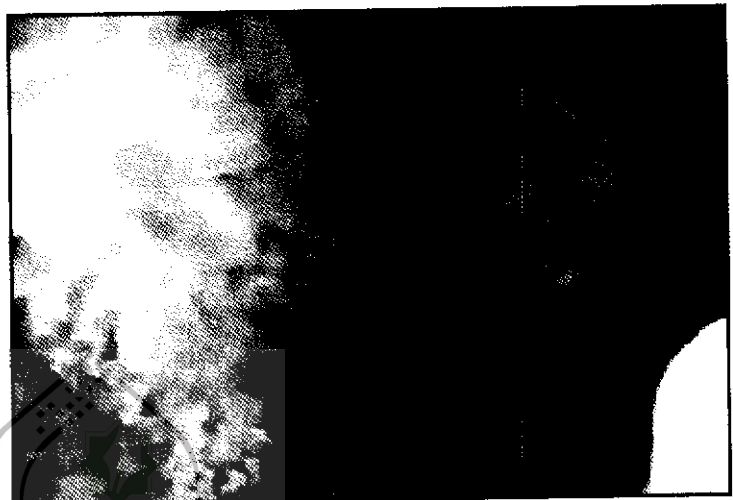
دو لقب قمی و بغدادی نیز برای وی ذکر شده است؛ از این رو، برخی از رجالیان احتمال داده‌اند که وی قمی‌الاصل و بغدادی‌المسکن بوده است.^(۳۲) طبق قرائن موجود، وی وکالت دو امام هادی و عسکری علیه السلام را بر عهده داشت. در عصر امام هادی علیه السلام، گاه توقیعات آن جناب به دست وی خارج می‌شد و او سابقه زیادی در انجام امور وکالت و خدمت به امام هادی علیه السلام داشت. در فتنه فارس بن حاتم قزوینی، یکی از وکلای میبزی امام هادی علیه السلام، که از آن حضرت در این باره کسب تکلیف نمود، همین عروة بن یحیی بود و امام علیه السلام نیز طی توقیعی، که به دست عروة خارج شد، فارس را تکذیب و لعن نمودند.^(۳۳)

در عصر امام عسکری علیه السلام نیز عروة بن یحیی به عنوان وکیل میبزی آن جناب در بغداد به کار خود ادامه داد و همچنان توقیعات امام عسکری علیه السلام نیز به دست وی خارج می‌شد؛ از جمله، توقیع آن جناب که درباره اختلاف بین فضل بن شاذان و ایوب بن ناب، وکیل اعزامی امام عسکری علیه السلام به نیشابور، صادر شده است.^(۳۴) در توقیع دیگری، که از سوی امام عسکری علیه السلام خطاب به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری صادر شده، چنین تعبیری به چشم می‌خورد: «فأذا وردت بغداد فاقره علی الدهقان وکیلنا و ثقتنا و الذی یقبض من موالینا»^(۳۵) این تعبیر حاکی از وکالت وی در بغداد و نیز وثاقت وی نزد امام عسکری علیه السلام است.

البته، برخی از رجالیان احتمال داده‌اند که مراد از تعبیر دهقان، نه عروة بن یحیی، بلکه محمد بن صالح بن محمد همدانی معروف به «دهقان» است.^(۳۶) ولی به نظر می‌رسد که لقب «دهقان» به آن میزان که در مورد عروة بن یحیی مشهور است، در مورد محمد بن صالح شهرت نداشته باشد، به خصوص که اگر تنها به ذکر لقب اکتفا شده باشد؛ حمل آن بر عروة بن یحیی آسان‌تر است تا محمد بن صالح. علاوه بر این، در توقیع صادر شده از ناحیه مقدسه، که متضمن لعن احمد بن هلال است، چنین تعبیری به چشم می‌خورد: «و قد علمتم ما کان من أمر الدهقان - علیه لعنة الله - و خدمته و طول صحبته؛ فأبد له الله بالایمان کفراً حین فعل ما فعل، فعاجله الله بالنقمة، و لم یمهله؛ و الحمد لله لا شریک له و صلی الله علی محمد و آله و سلم»^(۳۷)

و از آن‌جا که درباره محمد بن صالح همدانی، سخنی دال بر انحراف وی و در نهایت، صدور لعنش از سوی معصومان علیهم السلام نقل نشده و این، عروة بن یحیی بود که با انحراف و اختلاس،

خود را مشمول غضب و نفرین و لعن امام عسکری علیه السلام نمود، چنین نتیجه گرفته می شود که تعبیر «دهقان» در جملات یادشده، ناظر به عروۀ بن یحیی است. نتیجه دیگر آن که هنگام اطلاق این لقب، می بایست آن را بر عروۀ بن یحیی حمل نمود. بدین روی، از توفیق امام عسکری علیه السلام خطاب به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری می توان به وکالت و وثاقت عروۀ بن یحیی نزد آن حضرت پی برد، ولی متأسفانه چنان که لازمه طبع بشری است، وی به دلیلی که چندان معلوم نیست، بنای ناسازگاری



از اصحاب امام عسکری علیه السلام، از جمله عمر بن ابی مسلم (راوی این روایت)، وی را از این کار بازداشته، توصیه کردند که به امام علیه السلام مکتوبی ارسال کند و ماجرا را باز گوید و او نیز پذیرفت. امام علیه السلام نیز در پاسخ نوشتند: «زمینت به تو مسترد خواهد شد؛ به نزد سلطان مرو و با وکیلی که زمین را در دست دارد ملاقات کن و او را از سلطان اعظم - یعنی الله رب العالمین - بترسان، سیف بن لیث نیز به این توصیه امام عسکری علیه السلام عمل نمود و نزد وکیل یاد شده رفت. پس از ملاقات، وکیل به وی گفت: امام علیه السلام هنگامی که تو از مصر خارج شدی، طی مکتوبی از من خواستد که تو را فرا خوانده، زمین را به تو بازگردانم. بنابراین، با حکم قاضی، ابن ابی الشوارب، و شهادت شهود، زمین مزبور به صاحبش مسترد گشت و نیازی به مراجعه آن فرد به نزد مهتدی حاصل نشد. (۳۹)

ظاهر این روایت، دلالت بر مذموم بودن چهره شفیع خادم به عنوان وکیل امام عسکری علیه السلام در مصر دارد؛ زیرا تعبیر «غصب ضیعة» در روایت، حکایت از امری غیر مشروع دارد و صدور آن از سوی وکیل امام علیه السلام ناپسند است. ولی نکته جالب آن

است که امام عسکری علیه السلام با توجه به علم امامت، از سامرا ناظر به اعمال وکیل خود در نقطه دور دستی همچون مصر بودند. از این رو، پیش از آن که سیف بن لیث به قصد تظلم از مصر خارج شود و حضرت در جریان این امر قرار گیرند، آن جناب نامه ای به وکیل مزبور نوشته، او را مکلف می سازند که زمین را به صاحبش بازگرداند. این بهترین نوع نظارت یک رهبر بر سازمان تحت سرپرستی خود است. البته، پیرامون اصل وکالت شفیع خادم برای امام عسکری علیه السلام و یا نوع وکالت او (وکالت در امور مهمی همچون جمع وجوه شرعی و نامه ها، یا وکالت در امری جزئی مثل مسؤلیت یک زمین یا موقوفه) می توان تشکیک نمود؛ روایت سابق الذکر و دیگر روایات نیز سخن روشنی در این باره ندارند. گرچه با توجه به نامه امام علیه السلام به او، و امتثال امر امام توسط وی و تعبیر «وکیل» در روایت، حدس قوی زده شده که وی وکیل امام علیه السلام در مصر بوده است.

۱۲. وکیل فاسد الاخلاق امام عسکری علیه السلام

کلینی در روایتی دیگر، ماجرای یکی دیگر از وکلای امام عسکری علیه السلام را نقل کرده است که در بیت آن حضرت سکنی داشت و اقدام به عملی غیر اخلاقی نمود. از این رو، از سوی امام علیه السلام از کار برکنار و از آن بیت اخراج شد. ماجرا را فردی به نام یحیی بن قشیری (قسری یا قنبری) که اهل روستای «قبر» بوده (لذا احتمال می رود لقب وی نیز «قبری» بوده) چنین نقل کرده است:

و مخالفت با امام عسکری علیه السلام نهاد و علاوه بر انتساب سخنان کذب به امام هادی و عسکری علیه السلام، به اختلاس اموال حضرت پرداخت. امام علیه السلام وی را پس از ابو علی بن راشد مسؤؤل خزانه اموال امامت نموده بودند، ولی او بخشی از آن اموال را برای خود برداشت و بخشی دیگر را برای به غیظ آوردن امام عسکری علیه السلام، به آتش کشید! با این کار، وی نهایت خبث باطن خود را بروز داد. از این رو، امام عسکری علیه السلام با اعلام لعن وی و امر به لعن و تبری از او توسط شیعیان از یک سو، و نفرین علیه او از سوی دیگر، با فتنه وی به مقابله برخاستند. پس از نفرین امام عسکری علیه السلام در همان شب، وی به هلاکت رسید و راهی دوزخ شد. امام علیه السلام در این باره فرمودند: «امشب را به مناجات با پروردگارم به سر بردم و پیش از آن که فجر بدمد و پیش از آن که، آتش ایجاد شده توسط عروۀ در خزانه اموال [امام علیه السلام] خاموش شود، خداوند دشمنش، عروۀ، را - که لعنت خدا بر او باد - به هلاکت رسانید.» (۳۸)

۱۱. شفیع خادم

با توجه به روایتی که کلینی نقل کرده، چنین به دست می آید که وی از جمله وکلای امام عسکری علیه السلام در مصر بوده است. حاصل این روایت آن است که فردی از اهل مصر به نام سیف بن لیث، از مصر به سامرا آمد و قصد داشت تا نزد مهتدی خلیفه عباسی رفته، به دلیل غصب زمینش توسط شفیع خادم و اخراج وی از آن زمین، اظهار تظلم نماید ولی، پیش از انجام این منظور، برخی

امام ابومحمد عسکری علیه السلام وکیل بود که در حجره‌ای در خانه آن حضرت به همراه خادمی سفیدرو، سکنی داشت. وکیل مزبور، خادم را به سوی خود طلبید، ولی خادم اجابت خواسته وکیل را مشروط به تهیه نوبت از سوی وکیل نمود و وکیل نیز چنین کرد! سپس خادم را به نزد خود برد و این در حالی بود که بین این حجره و حجره امام عسکری علیه السلام سه در بسته وجود داشت. وکیل مزبور، خود برای یحیی بن قشیری چنین نقل کرده است: «در حالی که من هنوز بیدار بودم، ناگاه درها یکی پس از دیگری گشوده شده و امام علیه السلام وارد حجره ما شد و در حالی که بر در حجره ایستاده بود رو به ما کرده، فرمودند: «تقوای الهی پیشه ساخته، از خدا بترسید! و هنگامی که صبح دمید، حضرت دستور فروش خادم و اخراج من از خانه را صادر فرمودند.»^(۴۰)

۱۳. احمد بن هلال کرخی عبرتانی

شیخ طوسی در رجالش، در معرفی اصحاب امام هادی علیه السلام نام احمد بن هلال عبرتانی، و در مقام معرفی اصحاب امام عسکری علیه السلام، نام احمد بن هلال را ذکر کرده است.^(۴۱) همچنین در فهرست خود، پس از ذکر عنوان احمد بن هلال عبرتانی چنین آورده است: «عبرتاً قریهً بناحیه اسکاف؛ و هو من بنی جنید ولد سته ثمانین و مائة، و مات سنة سبع و ستین و مائین؛ کان غالباً متمهماً، و قد روی اکثر اصول اصحابنا.»^(۴۲) و در کتاب غیبت خود، نام احمد بن هلال عبرتانی را در ردیف وکلای مذموم ائمه اطهار علیهم السلام ذکر کرده و در ادامه، به توفیق صادر شده از ناحیه مقدسه به دست عمری اشاره نموده که متضمن تبری از ابن هلال و بیان حقیقت حال اوست.^(۴۳) در همین کتاب، نام احمد بن هلال در ردیف اسامی چهل تن از سران شیعه آمده است که در مجلس معرفی امام عصر علیه السلام توسط پدر گرامی شان حضور داشتند.^(۴۴) بدین سان مشخص می‌شود که احمد بن هلال عبرتانی، که متولد سال ۱۸۰ هـ و از راویان و اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بوده، در عصر پیش از غیبت صغری مقام وکالت را نیز برعهده داشته است؛ زیرا شیخ طوسی نام وی را در بخشی از کتاب غیبت خود عنوان کرده که اختصاص به ذکر وکلای مذموم عصر حضور ائمه علیهم السلام دارد؛ ولی در این قسمت، شیخ طوسی اشاره‌ای به علت مذموم بودن وی و علت صدور توفیق از ناحیه مقدسه در تبری وی ننموده است، همان‌گونه که مشخص نکرده وی مقام وکالت را از سوی امامتین عسکرتین علیهم السلام دارا بوده یا یکی از آنان. شیخ طوسی در بخش دیگری از کتاب غیبت خود، که اختصاص به معرفی مدعیان دروغین باییت دارد، اشاره به نام احمد بن هلال کرخی نموده و در ادامه، به نقل از ابوعلی بن همام ماجرای انکار نیابت دومین سفیر - یعنی محمد بن عثمان عمری - از سوی احمد بن هلال را آورده است.^(۴۵) اگر ما معتقد باشیم که احمد بن هلال کرخی که در این قسمت ذکر شده، همان احمد بن هلال عبرتانی ذکر شده در

قسمت پیشین است، می‌توان علت مذموم بودن وی را، که همان دعوی دروغین نیابت و باییت و انکار نیابت و باییت دومین سفیر است، استنباط نمود. گرچه برخی از محققان سعی بر آن داشته‌اند که تعدد این دو شخصیت را اثبات کنند و دلیشان نیز تعدد ذکر نام این دو شخصیت از سوی شیخ طوسی و در دو قسمت متفاوت از کتاب غیبت است.^(۴۶) ولی در مقابل، می‌توان معتقد شد که احمد بن هلال کرخی، که بنا به نقل شیخ طوسی، از مدعیان دروغین باییت در عصر غیبت صغری بوده، همان احمد بن هلال عبرتانی است که از وکلای عصر پیش از غیبت صغری بوده و در ۱۸۰ هـ متولد و در ۲۶۷ هـ درگذشته است؛ و بعدی ندارد که وی با سابقه وکالت، در سرانجام کار خویش با انکار نیابت سفیر دوم و دعوی نیابت برای خود، خود را مشمول لعن و غضب ناحیه مقدسه نموده باشد. به خصوص که طبق آنچه گذشت، احمد بن هلال عبرتانی هفت سال از دوران غیبت صغری را درک کرده و در این دوره، رو به انحراف نهاده است. علاوه بر این، بسیار بعید است که دو شخصیت متمایز از هم، که هر دو در نام (احمد) و در نام پدر (هلال) و در دوره حیات، مشترک بوده‌اند، هر دو نیز به معارضه با امام معصوم علیه السلام یا نایب وی برخاسته باشند! نکته دیگر آن‌که لقب «کرخی» و «عبرتانی» بعد زیادی با یکدیگر ندارند؛ زیرا «کرخ» ناحیه‌ای از بغداد و «عبرتانی» نیز ناحیه‌ای در نزدیکی بغداد است.^(۴۷) و بعید نیست احمد بن هلال مدتی در کرخ و مدتی نیز در عبرتانی زیسته باشد؛ از این رو، منسوب به هر دو موضع شده است. گذشته از این موارد، معمول رجالیان و برخی محققان نیز وحدت این دو شخصیت را استنباط کرده‌اند و معمولاً حتی متعرض احتمال تعدد آن دو نیز نشده‌اند.^(۴۸) بدین سان، نتیجه آن می‌شود که احمد بن هلال کرخی عبرتانی، که در فاصله زمانی ۱۸۰ هـ تا ۲۶۷ هـ می‌زیسته و سابقه وکالت در عصر پیش از غیبت صغری داشته، در اوایل عصر غیبت صغری با انکار نیابت سفیر دوم و انحراف از مسیر صحیح و دعوی دروغین باییت، خود را مشمول لعن و تبری امام معصوم علیه السلام ساخت و شیعیان نیز او را لعن کرده، از وی دوری جستند.

ولی قرائنی در دست است که نشانگر جایگاه مقبول وی نزد راویان شیعی است؛ چرا که نام او در سند بسیاری از روایات آمده^(۴۹) و حتی برخی از بزرگان محدثان قم همچون سعد بن عبدالله اشعری و یا محمد بن احمد بن یحیی العطار، که به اجتناب از اخبار ضعیف شهره هستند، اخبار خود را از طریق احمد بن هلال نقل کرده‌اند.^(۵۰) علاوه بر این، بنا به نقل کشی، احمد بن هلال فردی عابد بود و تعداد ۵۴ حج، که بیست سفر آن با پای پیاده بوده، در شرح حالش گزارش شده است.^(۵۱) این امر می‌تواند منشأ پیدایش دید مثبت شیعیان درباره وی بوده باشد. چنان‌که گذشت، پس از شروع عصر غیبت صغری، احمد بن هلال در مقابل سفیر اول واکتشی نشان نداد ولی پس از انتقال سفارت به سفیر دوم، به مخالفت با وی برخاست و هنگامی که به

وی گفتند: چرا در حالی که امام مقترض الطاعة تنصیص بر وکالت ابی جعفر محمد بن عثمان نموده، وکالت وی را نمی پذیرد و به او رجوع نمی کنی؟ پاسخ داد: من نشنیده‌ام که امام علیه السلام تنصیص بر وکالت او نموده باشد؛ ولی پدرش عثمان بن سعید را منکر نیستیم. اما این که با قاطعیت بگویم: ابی جعفر محمد بن عثمان وکیل صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه - است چنین جسارتی بر آن حضرت نمی‌کنم! به او گفتند: غیر تو، این تنصیص را شنیده‌اند؛ پاسخ داد: شما می‌دانید و آنچه شنیده‌اید! و بدین صورت، متوقف در وکالت ابی جعفر محمد بن عثمان شد. از این رو، شیعیان از او تیزی جسته، او را لعن کردند. ^(۵۲) در پی این امر، توقیعی از ناحیه مقدسه بدین مضمون برای وکلای عراق صادر شد: «از صوفی ریاکار بپرهیزید.» ^(۵۳) و در پی این توقیع نیز، بنا به درخواست جمعی از شیعیان، و حتی برخی از وکلای ناحیه مقدسه، توقیع مفصلی درباره او صادر شد. ولی با وجود خروج توقیعی به این تفصیل، گروهی منکر صحت این توقیعات بودند و نسبت به این هلال همان دید پیش از انحراف را داشتند! بدین‌رو، مجدداً نزد قاسم بن علاء رفتند و خواستار توضیح در این باره شدند. بر این اساس، توقیع سوم به این مضمون صادر شد: خداوند جزای خیر به وی (ابن هلال) ندهد! این مرد از خدا نخواست که قلبش را پس از هدایت دچار زغ و انحراف نسازد و آنچه را خدای بدان سبب، بر او منت نهاده (یعنی نعمت ایمان) آن را پای برجا و ثابت و مستقر سازد و آن را مستودع و زوال‌پذیر نسازد. و همانا نسبت به امر دهقان - که نعمت خدای بر او باد - و خدمات وی و طول مصاحبتش با امامین عسکریین علیهما السلام آگاهید؛ ولی خداوند پس از انجام آنچه کرد، ایمان او را تبدیل به کفر ساخت. و او را با شتاب به سمت عذاب و نعمت برد و به وی مهلت نداد و حمد از آن خدایی است که او را شریکی نیست. و درود و سلام خداوند بر محمد و آل او.» ^(۵۴) البته همان‌گونه که اشاره شد، علت تشکیک برخی شیعیان در توقیعات مربوط به احمد بن هلال، سابقه نیک و روش زاهدانه و عابدانه او بود؛ و همین امر موجب آن شد که توقیعات متعددی برای تبیین انحراف وی صادر شود و جریان صدور این‌گونه توقیعات تا عصر سومین سفیر نیز ادامه داشت.

۱۴. ابوطاهر محمد بن علی بن بلال

شیخ طوسی در رجالش، وی را در زمره اصحاب امام عسکری علیه السلام ذکر کرده، او را توثیق نموده است. ^(۵۵) ابن شهر آشوب نیز او را از جمله ثقات امام عسکری علیه السلام بر شمرده است. ^(۵۶) یکی از دلایل وکالت وی برای امام عسکری علیه السلام و نیز در اوایل عصر غیبت، آن است که شیخ طوسی نام وی را در ردیف وکلای مذموم ائمه علیهم السلام عنوان کرده است. ^(۵۷) و چون در این باب، شیخ طوسی به ذکر اسامی وکلای پیش از عصر غیبت پرداخته، از این رو، وکالت وی برای امام عسکری علیه السلام قابل استنتاج است. از سوی دیگر، در

عبارت منسوب به ابن طاووس، نام وی نیز جزوئه نفری است که به عنوان وکلای عصر غیبت معرفی شده‌اند. ^(۵۸) بدین سان، چنین به دست می‌آید که وکالت وی تا عصر غیبت ادامه داشته است.

به هر حال، تردیدی نیست که وی یکی از وکلا و اصحاب برجسته امام عسکری علیه السلام و مورد اعتماد و توجه آن حضرت و شیعیانش بوده و وجود نام وی در سند برخی از روایات، حاکی از چنین جایگاهی است. برای نمونه، در روایتی که در سند آن تعدادی از اهل قم همچون محمد بن حسین بن بندار قمی و محمد بن یحیی العطار و محمد بن احمد بن یحیی حضور دارند، نقل شده که محمد بن علی بن بلال بر سر قبر محمد بن اسماعیل بن یزید برای زیارت آن، حاضر شد و بر بالای سر او رو به قبله نشست و از صاحب قبر از امام جواد علیه السلام نقل کرد که: هر کس قبر برادر مؤمنش را زیارت کند و بر بالای سرش رو به قبله بنشیند و دست را بر روی قبر بگذارد و سوره «انا انزلناه» را هفت مرتبه بخواند، از فرع اکبر در امان است. ^(۵۹) و بنا به روایت کشی، ابوطاهر محمد بن علی بن بلال بسیاری از کتب احمد بن عبدالله کرخی را روایت کرده است. ^(۶۰)

جایگاه والای او نزد امام عسکری علیه السلام، از تأمل در توقیع مفصل آن حضرت خطاب به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری قابل استفاده است. در بخشی از این توقیع آمده است: «و یا اسحاق، اقرأ کتابنا علی البلالی - رضی الله عنه - فانه الثقة المأمون العارف بما یحب علیه...» ^(۶۱) این تعابیر به خوبی حکایت از اعتماد امام علیه السلام بر وی دارد؛ و مؤید آنچه گذشت، روایت کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید و شیخ طوسی است مبنی بر ارائه حضرت مهدی علیه السلام به بلالی و آگاه ساختن وی از جانشینی آن حضرت. بنا به روایت کلینی، شیخ صدوق و شیخ مفید، دو سال پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام، آن جناب طی توقیعی، ابوطاهر بلالی را از وجود جانشین آگاه ساختند؛ سه روز پیش از وفات نیز طی توقیعی دیگر، این امر را مورد تأکید قرار دادند و در ادامه فرمودند: «پس لعنت خدا بر آن که منکر حقوق اولیاء الله شود و مردم را عنیه آنان تحریک کند.» ^(۶۲) بنا به نقل شیخ طوسی، محمد بن علی بن بلال در زمره چهل تن از سران شیعه بود که در مجلس معرفی حضرت مهدی علیه السلام توسط امام عسکری علیه السلام حضور داشتند. ^(۶۳)

البته آنچه در این زمینه نقل شد، علاوه بر این که می‌تواند بر علو جایگاه محمد بن علی بن بلال نزد امام عسکری علیه السلام دلالت داشته باشد، می‌تواند حاکی از آن باشد که امام عسکری علیه السلام دلالت داشته باشد، می‌تواند حاکی از آن باشد که امام عسکری علیه السلام با توجه به علم امامت، از آینده خطرناک بلالی مطلع بوده‌اند. بنابراین، برای اتمام حجت، به طرق گوناگون، حجیت و حقانیت امامت حضرت مهدی علیه السلام را به وی گوشزد می‌کرده‌اند، تا از خلال تصدیق امامت آن جناب، تعبد نسبت به اوامر او، از جمله سفیر منسوب و انتخاب شده توسط آن حضرت نیز

حاصل شود.

با وجود آنچه در مورد بلالی ذکر شد، وی گاه با برخی رفتارها، زمینه ملامت‌هایی را نیز برای خود فراهم می‌کرده است. بنا به نقل شیخ طوسی، در سفر حجی، بلالی با وکیل مبرز امام عسکری علیه السلام - یعنی علی بن جعفر همانی - همسفر بود و از آنجا که علی بن جعفر اموال بسیاری را انفاق می‌نمود. بلالی پس از بازگشت، نسبت به این گشاده‌دستی وی، به امام عسکری علیه السلام شکایت کرد. ولی آن حضرت در پاسخ فرمودند: «ما او را به انفاق صد هزار دینار امر کردیم، و سپس وی را به مثل آن امر کردیم ولی او برای رعایت جانب ما، نپذیرفت! مردم را چه کار که در آنچه بدانان مربوط نیست، دخالت می‌کنند؟!...» (۶۴)

در برهه‌ای از عصر غیبت صغرا نیز وی همچنان شخصیت مقبولی نزد شیعیان داشت. بنا به نقل شیخ طوسی، روزی حسین بن روح به ابو عبدالله بزوفری گفت: هنگامی که شیعیان در مسأله تفویض و غیر آن، دچار اختلاف بودند، نزد ابو طاهر بن بلال رفتم و او را از اختلاف کلمه شیعیان مطلع کردم و این در زمان استقامت وی و پیش از انحرافش بود. وی برای پاسخ چند روز مهلت خواست و سرانجام، روایتی منصوب به امام صادق علیه السلام با این مضمون خارج کرد: «اگر خداوند قصد امری را بکند، آن را یک به یک بر پیامبر صلی الله علیه و آله، سپس امیرالمومنین و سایر ائمه اطهار علیهم السلام تا صاحب‌الزمان علیه السلام عرضه می‌کند و سپس به دنیا می‌فرستد و هنگامی که ملائکه بخواهند عملی را به سوی خدا بالا ببرند، ابتدا بر صاحب‌الزمان علیه السلام عرضه می‌کنند و سپس بر هر یک از ائمه علیهم السلام تا برسد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سپس بر خداوند عرضه می‌شود. پس آنچه از جانب خدا نازل می‌شود و آنچه به سوی او بالا می‌رود، به واسطه معصومان علیهم السلام است و آنان نیز طرفه العینی از خدا بی‌نیاز نیستند.» (۶۵)

این روایت نشانگر آن است که محمد بن علی بن بلال در دوره پیش از انحرافش، مورد عنایت و توجه بزرگان و خواص شیعه و حتی شخصیتی همچون حسین بن روح بوده است؛ نکته قابل ذکر در مورد این روایت آن‌که این ارتباط این روح و بلالی مربوط به دوره سفیر دوم است؛ یعنی زمانی که این روح نقش دست‌یار برای سفیر دوم داشت و خود به مقام سفارت نرسیده بود؛ زیرا انحراف بلالی در دوره سفیر دوم و در معارضة با وی بروز کرد.

همان‌گونه که گفته شد، شیخ طوسی در کتاب غیبت، در قسمت مربوط به وکلای مذموم، نام محمد بن علی بن بلال را آورده و توضیحی نداده است، ولی در قسمت مربوط به مدعیان دروغین بابت در عصر غیبت صغرا، مجدداً متعرض نام وی شده و به دلیل انحراف وی نیز اشاره کرده و در ادامه، جریان برخورد سفیر دوم با بلالی برای استرداد اموال امام علیه السلام و استخلاص آن از دست وی را ذکر کرده است. آن‌سان که از نقل شیخ طوسی استفاده می‌شود، در عصر سفارت محمد بن عثمان بن سعید، سفیر دوم ناحیه مقدسه، ابوطاهر بلالی نیز همچنان نقش وکالت را

عهده‌دار بود، ولی رفته رفته مشخص شد که وی اموالی را که به عنوان وکیل امام علیه السلام از شیعیان دریافت می‌کند تا به سفیر ناحیه مقدسه تحویل دهد، نزد خود نگاه می‌دارد و سرانجام، مدعی شد که نایب و باب حضرت مهدی علیه السلام خود اوست! این دعوی باطل تا حد رسوایی وی نزد شیعیان پیش رفت، تا جایی که وی مطرود و ملعون امام علیه السلام، سفیر او و شیعیان واقع شد. سفیر دوم نیز اقداماتی را که لازم می‌دانست برای مقابله با وی انجام می‌داد.

شیخ طوسی در این زمینه به ماجرای جالبی به نقل یکی از پیروان و هواداران بلالی اشاره کرده است که حکایت از زیرکی و تبخّر سفیر ناحیه مقدسه در برخورد با این جریان‌ات و نیز اشراف ناحیه مقدسه بر دعاوی دروغین بابت و مدعیان آن دارد. در این نقل، فرد مزبور می‌گوید: «روزی نزد ابوطاهر بن بلال بودم و برادرش، ابوالطیب و ابن حرز و گروهی از اصحاب و پیروانش نیز حضور داشتند که غلام وی داخل شد و گفت: ابو جعفر عمری بر در خانه است. با شنیدن این سخن، جماعت حاضر در جلسه به نحوی غیر معمول و تعجب برانگیز به دست و پا افتاده و در فرغ شدند! و پس از لحظاتی، ابوطاهر بلالی به غلام گفت: بگو داخل شود. پس ابوجعفر - رضی الله عنه - داخل شد و ابوطاهر و جماعت حاضر به احترامش به پا خاستند و او در صدر مجلس نشست؛ و ابوطاهر نیز همچون فردی ذلیل در مقابلش نشست! پس از لحظاتی که سکوت جلسه را فرا گرفت، ابوجعفر عمری رو به ابوطاهر کرد و فرمود: ای ابا طاهر، تو را به خدا قسم می‌دهم بگو که آیا صاحب‌الزمان علیه السلام به تو فرمان نداد که اموالی که در نزد توست به من تحویل دهی؟ و ابوطاهر در پاسخ گفت: بله و با شنیدن این پاسخ، ابوجعفر عمری برخاست و در حالی که سکوت مرگ‌باری جلسه را فرا گرفته بود، آن‌جا را ترک کرد. هنگامی که اهل مجلس به خود آمدند، برادرش، ابوالطیب، رو به وی کرد و گفت: تو صاحب‌الزمان علیه السلام را کجا دیده‌ای؟ و ابوطاهر در پاسخ گفت: ابوجعفر - رضی الله عنه - مرا به خانه‌ای داخل کرد و صاحب‌الزمان علیه السلام از جایی که بر من اشراف داشت، به من امر فرمود که آنچه را از اموال در نزد من است به عمری تحویل دهم! ابوالطیب پرسید: تو از کجا فهمیدی که او صاحب‌الزمان علیه السلام است؟ و بلالی پاسخ داد: آن‌چنان هیبت و ربی با دیدنش بر وجودم، مستولی گشت که یقین کردم او کسی جز صاحب‌الزمان علیه السلام نیست!! وی (که خود از پیروان ابوطاهر بلالی بوده) گوید: همین ماجرا سبب انقطاع من از ابوطاهر بلالی شد. (۶۶)

پس از آن‌که بلالی بر شیوه منحرفانه خویش اصرار ورزید، برخوردهای صریح ناحیه مقدسه به وسیله صدور توقیع در لعن وی و همچنین اقدامات سفیر دوم در دور کردن شیعیان از او و بیان ماهیت وی رو به فزونی نهاد، ولی تنها شاهد موجود، جمله‌ای است که در انتهای توقیع مربوط به شلمغانی بدین مضمون درباره بلالی و امثال او در عصر سفیر سوم و به دست وی صادر شده

است: «و اعلمهم - تولاكم الله - أننا في التوقي و المحاذرة منه - يعني الشلمغانی - عنی مثل ما كنا عليه مقن تقدمه من نظرائه من الشرعی و التمیری و الهلالی و البلالی و غیرهم.»^(۶۷)

۱۵. ابو جعفر محمد بن علی الشلمغانی، ابن ابی

العزاقر

وی متولد روستای «شلمغان» در حومه «واسط» و یکی از قاریان قرآن بود. پس از مدتی به بغداد رفت و به دستگاه عباسیان پیوست و به عنوان دبیر و کاتب به خدمت مشغول گشت.^(۶۸) وی از فقهای امامیه بود، و هجده اثر درباره عقاید و فقه شیعه به رشته تحریر درآورد. آثار او پیش از انحرافش مورد احترام فراوان امامیه بودند.^(۶۹) شیخ طوسی در رجالش نام وی را در ردیف غیر راویان از ائمه علیهم السلام ذکر کرده و نسبت غلو به وی داده^(۷۰) و در فهرست خود، درباره اش چنین گفته است: وی دارای کتب و روایاتی بود و ابتدا در طریق مستقیم قرار داشت، ولی به انحراف گرایید و سخنان عجیب و ناپسندی از وی صادر شد، تا این که سلطان وی را دستگیر کرد و در بغداد به دار آویخت. از جمله کتبی که وی در حال سلامت عقیده نگاشته، کتاب التکلیف است.^(۷۱)

هر چند شیخ طوسی نام وی را در ردیف وکلای مذموم ذکر نکرده و در بخش مربوط به مدعیان دروغین وکالت و باییت، به ذکر نام وی و تفصیل جریانش پرداخته است،^(۷۲) ولی از تأمل در روایات مربوط به او، چنین نتیجه می گیریم که وی در عصر سومین سفیر، یعنی حسین بن روح نوبختی - به عنوان دست یار وی؛ امور وکالت را عهده دار بوده است. از جمله قراین دال بر وکالت و اشتغال وی به عنوان دست یار حسین بن روح، روایت شیخ طوسی از ابو غالب زراری است. در این روایت، ابو غالب زراری تصریح به آن دارد که در دوره استار و اختفای حسین بن روح، او محمد بن علی الشلمغانی را به جای خود نصب کرده بود و مردم برای انجام امور مربوط به سفیر ناحیه مقدسه نزد شلمغانی مراجعه می کردند؛ زیرا سفیر و واسطه بین شیعیان و ابن روح در این دوره، شلمغانی بود. البته، این امر مربوط به پیش از زمان انحراف و کفر و الحاد شلمغانی بود. بنابراین روایت، ابو غالب زراری به همراه یکی از دوستانش وارد بغداد می شود و به این اعتبار که شلمغانی نایب مناب حسین بن روح بوده، نزد وی می روند و دوست زراری از شلمغانی تقاضا می کند که به وسیله مکتوبی از ناحیه مقدسه طلب دعا کند. زراری نیز به همین صورت، طلب دعا می کند، ولی فاش نمی کند که دعا را برای رفع چه مشکلی می خواهد، در حالی که در نیت داشته که حضرت برای رفع اختلاف وی یا همسرش دعا کند. شلمغانی نیز در برگه ای، درخواست این دو نفر را می نویسد و آن را می بیچد. پس از چند روز، هنگامی که آن دو تن برای دریافت پاسخ نزد شلمغانی می روند، وی برگه ای را که حاوی مسائل بسیار و پاسخ هایی در لابه لای مسائل بود، خارج می کند و پس از آن که پاسخ درخواست



دوست ابو غالب زراری را به وی عرضه می کند، رو به زراری کرده، پاسخ درخواست وی را به این صورت قرائت می کند: «و اما الزراری و حال الزوج و الزوجه فأصلح الله ذات بینهما.» پس از آن زراری به دیارش - یعنی کوفه - بازمی گردد و همسرش، که به قهر نزد فامیلش رفته بود، نزد او می آید، طلب رضایت می کند و تا آخر عمر بدون کمترین اختلافی با وی زندگی می کند! بنا به نقلی دیگر، کسبی که ابو غالب زراری را نزد شلمغانی راهنمایی می کند ابو جعفر محمد بن احمد زجوزجی، وکیل منطقه کوفه، در این زمان بوده است.^(۷۳)

در روایت شیخ طوسی از ام کلثوم، دختر ابو جعفر عمری، نیز آمده که علت اشتهار و جلالت قدر شلمغانی نزد شیعیان آن بود که ابن روح برای وی چنین مرتبتی قرار داده بود.^(۷۴) این روایت نیز می تواند از جمله مؤیدات وکالت و جانشینی وی نسبت به ابن روح باشد.

در مقابل آنچه گذشت، روایتی قرار دارد که شیخ طوسی از ابو علی محمد بن همام نقل کرده مبنی بر این که محمد بن علی شلمغانی هرگز باب ابن روح و واسطه و طریق بین او و شیعیان نبوده و ابن روح هرگز او را برای این امور نصب نکرده است و هر آن کس که چنین ادعایی کند، ره به باطل پیموده است. شلمغانی در واقع، فقهی از میان فقها بود که ره انحراف و کفر و الحاد پیمود و سرانجام، با توفیقی که به دست ابن روح خارج شد، ملعون و مطرود گشت.^(۷۵) این روایت در تعارض با روایت پیشین قرار دارد که تصریح به آن داشت که شلمغانی در دوره استار ابن روح از سوی وی به عنوان واسطه بین شیعیان و ابن روح منصوب گشت.

در مقام رفع این تعارض، می توان چنین گفت که نصب شلمغانی از سوی ابن روح به عنوان جانشین، نه تنها بعدی ندارد، بلکه با توجه به جایگاه ممتاز علمی و فقهی شلمغانی نزد شیعه، بسیار محتمل است. از این رو، روایت مزبور را می توان چنین توجیه کرد که با توجه به این که شلمغانی سرانجام سر از دعوی باییت درآورد و به معارضه با ابن روح برخاست و عقاید خطرناکی از خود بروز داد، از این رو، ابو علی بن همام، که یکی از دست یاران

میژ سفیر دوم و سوم بود، برای این که به مقابله با شلمغانی برخیزد، در صدد انکار هرگونه جایگاهی برای شلمغانی، که وی با تمسک به آن بتواند بابت خود را به جای ابن روح اثبات کند، برآمد.

به هر حال شلمغانی با این سابقه، در جامعه شیعه حضور داشت تا آن که کم کم انحراف درونی خویش را به منصفه ظهور رساند. سیر انحراف و عملکرد شلمغانی تا لحظه مرگ را دکتر جاسم حسین^(۷۶) چنین تصویر کرده است: بنا به نقل ابن حوقل، وی مدتی گرایش اسماعیلی پیدا کرده و حتی با اسماعیل مهملی نیز بیعت کرد.^(۷۷) البته، ابن حوقل تنها مؤرخ است که به ذکر این رویداد می پردازد و از تاریخ انحراف شلمغانی و دلیل این که چرا بعداً تعهدات اسماعیلی خود را ترک گفته، ذکری به میان نمی آورد. بسیار محتمل است که وی از اسماعیلیه برگشته و به حرکت غلات پیوسته باشد؛ زیرا در عقاید ایشان، حلول خدا در انسان را بهترین ابزاری می توان یافت که با آن، جاه طلبی های سیاسی و اقتصادی فرد به مرحله عمل درآید.

به اعتقاد شلمغانی، خداوند در طول تاریخ، در شکل بشر حلول می کند؛ یعنی ابتدا در جسم آدم حلول کرد، آن گاه در ابدان انبیاء علیهم السلام تجسم یافت و پس از پیامبر اکرم ﷺ در ابدان ائمه اطهار علیهم السلام مجسم شد و تا زمان امام دوازدهم - عجل الله تعالی فرجه - و سپس در جسم خود او (شلمغانی) حلول کرد. در همان حال، خداوند دشمن خود، ابلیس را خلق کرد که او نیز در انسان های شرور در سراسر تاریخ حلول می کند و در تن آنها مجسم می شود. به گفته شلمغانی، هدف خداوند از حلول و تجسم، اثبات وجود و تعالی خویش است.^(۷۸)

شلمغانی پس از انحراف، بلافاصله انحراف خود را بروز نداد و از عنوان جانشینی ابن روح برای تسری دادن عقایدش به دیگران، به خصوص وکلای دیگر، سوء استفاده می کرد. ابو علی بن همام، یکی از وکلا و دست یاران سفیر دوم و سوم، روایت می کند که خود از شلمغانی شنیده است که می گفت: حقیقت خدا یکی است، ولی اشکال و الوان گوناگون دارد؛ روزی به رنگ سفید در می آید، دیگر روز سرخ و بالاخره آبی! ابن همام گوید: این نخستین جمله ای بود که موجب شد شلمغانی را رد کنیم؛ زیرا دارای آئین «حلوایه» بود.^(۷۹)

چنان که گذشت، تاریخ دقیق شروع انحراف شلمغانی معلوم نیست، ولی به گفته ابن اثیر، انحراف وی در زمان وزارت حامد بن عباس بین سال های ۳۰۶ - ۳۱۱ هـ شروع شده است.^(۸۰) این روایت با گزارش شیخ طوسی، که حاکی از انحراف شلمغانی پیش از سال ۳۱۲ هـ می باشد، منطبق است.^(۸۱)

ابن روح پس از کشف عقاید الحادی شلمغانی، وی را از سمت خود برکنار کرد، و الحادی بودن عقاید او و لعن و تبری از وی را به صورت مکتوب در همه جا منتشر ساخت؛ نخست در میان خاندان «بنی نویخت» و آن گاه در میان دیگران به ویژه «بنوبسطام»؛ و به وکلا نیز دستور داد تا روابطشان را با وی قطع

کنند.^(۸۲)

با وجود فرمان ابن روح، بنوبسطام همچنان در پیروی از شلمغانی ایستادگی می کردند. بنابراین، ابن روح به تبیین چهره شلمغانی در میان امامیه همت گماشت و او و تمام پیروانش را طرد کرد. این حرکت وسیع ابن روح، نشانگر تأثیر وسیع شلمغانی در میان شیعیان بغداد و برخی مناطق دیگر است. البته امر دیگری که در ادامه پیروی آنان از شلمغانی تأثیر داشت، فریب کاری های وی بود. برای نمونه، پس از آن که ابن روح، شلمغانی را لعن کرد و از او تبری جست، وی چنین گفت: «از آن جا که این امر، بسیار عظیم است و جز ملک مقرب یابنده مؤمن، از پس آن بر نمی آید، و من این سر را فاش کردم، در حالی که موظف به کتمان بودم، لذا مرا از جمع خود رانده اند!» او پس از لعن و تبری مجدد ابن روح از وی نیز چنین گفت: «این لعن، باطنی عظیم دارد! چرا که لعنت یعنی «ابعاد» و مراد ابن روح از این که گفته: خدا شلمغانی را لعنت کند، آن است که خدا او را از عذاب و آتش دور کند؛ و اکنون به منزلت و جایگاه خود پی بردم؛ و سپس بر خاک افتاده، صورت به خاک مالید و به «بنوبسطام» سفارش کرد که این امر، و عقاید او را کتمان کنند!»^(۸۳)

شلمغانی پس از آن که از جانب ابن روح طرد شد، دعوی بابت خویش را مطرح ساخت و از روی حسد، این عقیده را تبلیغ می کرد که او، و نه ابن روح، نماینده و سفیر راستین امام دوازدهم علیهم السلام است.^(۸۴) حتی با کمال گستاخی، جدال خود با ابن روح بر سر بابت را به جدال سگان بر سر جیفه تشبیه نمود!^(۸۵) وی با این ادعا و اعتقاد به حلول خداوند در اجسام پیامبران و امامان علیهم السلام کوشید تا موقعیت های سیاسی و اقتصادی سازمان وکالت را به خود اختصاص دهد و از آن پس، حتی مدعی شد که الله در جسم خود او حلول کرده و ابلیس (نعوذ بالله) در جسم امام دوازدهم علیهم السلام تجسم یافته است؛ زیرا امام دوازدهم علیهم السلام به «قائم» شناخته می شود. در این جا شلمغانی مدعی شد که «قائم» به معنای ابلیس است؛ زیرا ابلیس از سجده بر آدم سرباز زد و در حال قیام ماند، به خلاف فرشتگان که سجده کردند.^(۸۶)

شلمغانی همچنین مدعی شد که علی بن ابی طالب علیهم السلام، الله است و محمد ﷺ را به پیامبری فرستاده، ولی محمد ﷺ به او خیانت کرده است؛ بنابراین، علی علیهم السلام به محمد ﷺ مهلت قریب ۳۵۰ سال داد که در آخر آن، قوانین اسلامی تغییر می کند، سپس فقه اسلامی تفسیر جدیدی می یابد؛ یعنی بهشت معادل قبول آیین شلمغانی و بیعت با او، و جهنم معادل رد آیین او نتیجه می دهد!

علاوه بر این، هدف شلمغانی این بود که مدعیان خلافت، به ویژه علویان و عباسیان را نابود سازد و بدین روی خود را مدعی راستین مقام مذهبی و سیاسی قلمداد کرد!^(۸۷)

جاه طلبی سیاسی شلمغانی در تفسیر مادی وی از آیات قرآن کریم در زمینه بهشت و جهنم محرز است. این جاه طلبی، به ویژه با توجه به دو نکته آشکار می شود:

نخست، آن‌که وی تاریخ تغییر شریعت اسلامی را سال ۳۵۰ هـ مشخص می‌کند و با این پیش‌گویی، می‌کوشد تا مردم را به حمایت از خود و آماده‌سازی در وصول به زمان موعود بسیج کند! دوم، آن‌که تبلیغات خود را در میان مقامات بالای دستگاه اداری و ارتش عباسیان متمرکز ساخت و تعداد قابل توجهی هوادار به دست آورد. در بین آنان احمد بن محمد بن عبدوس، ابراهیم بن ابی عون (مصنف کتاب التشییحات)، ابن شیبب زبای، ابو جعفر بن بسطام و ابوعلی بن بسطام به چشم می‌خورند، که همگی از دبیران (کتاب) حکومتی بودند.^(۸۸)

در سال ۳۱۲ هـ حسین بن فرات فرزند ابن فرات وزیر، نیز به او پیوست و پیروانش بدین وسیله، زمینه نفوذ در محافل اداری عباسیان را یافتند.^(۸۹) همچنین حسین بن قاسم بن عبدالله بن وهب که در سال‌های ۳۱۹ - ۳۲۰ هـ مقام وزارت را عهده‌دار بود، از هواداران شلمغانی به شمار می‌آید.^(۹۰)

در سال ۳۱۲ هـ ابن روح زندانی شد. این فرصت خوبی برای شلمغانی بود تا فعالیت‌های خود را در غیاب سفیر گسترش دهد. بنابراین، امام عصر علیه السلام از طریق ابن روح در ذی‌الحجه سال ۳۱۲ هـ توقیع ذیل را درباره شلمغانی صادر نمودند:

«محمد بن علی، معروف به شلمغانی، از کسانی است که خداوند کفرش را تعجیل کند و مهنتی به او ندهد. او از اسلام منحرف شده و خود را از آن جدا ساخته است. وی از دین خدا بازگشته و ادعایی می‌کند که دلالت بر انکار ذات خدای متعال دارد؛ دروغ‌پردازی و دروغ‌گویی می‌کند؛ باطل‌ها را بر زبان می‌آورد، متخلف بزرگی است. آنان که به خدا نسبتی باطل می‌دهند، در خطای محض بوده و مسلماً در خسارند. ما در حقیقت در محضر خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان گرامیش - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - برائت خود را از هرگونه رابطه با شلمغانی اعلام می‌داریم؛ به او (شلمغانی) لعن می‌فرستیم و لعنت خدا بر او باد، در آشکار و نهان، در هر زمان و مکان. و لعنت خداوندی بر موافقان و پیروان او باد، و نیز بر آنان که با شنیدن این اعلام، پیوند خود را با او ادامه دهند. بنابراین، به اطلاع آنان (شیعیان و وکلاء) برسان که ما نسبت به او، همچون پیشینیانش، نظیر شرعی، نمیری، هلالی، بلالی و دیگران در اجتناب و احتیاط و پرهیز و دوری هستیم. ما راضی به سنن الهی هستیم، و خداوند ما را در تمام امور کفایت می‌کند و بهترین نهبان است.»^(۹۱)

بنا به روایت شیخ طوسی، محمد بن همام، دست‌یار ابن روح، این توقیع را در زندان از وی دریافت داشت و شخصاً در بین تمام وکلای بغداد منتشر ساخت و برای وکلای دیگر شهرها فرستاد تا در میان عامه امامیه شهرت یافت. البته این که وی چگونه موفق شده در زندان با ابن روح تماس بگیرد، معلوم نیست، اما همین روایت حاکی از جایگاه باب در عصر غیبت صغراست که حتی در صورت حبس نیز واسطه بر صدور توقیعات است.

شلمغانی در سال ۳۱۶ هـ مخفیانه به بغداد بازگشت تا با پیروان خود تماس مستقیم داشته باشد.^(۹۲) فعالیت‌های او در بین

مقامات حکومت عباسیان نشر یافته بود و این پیشرفت احتمالاً گامی به سوی قدرت‌طلبی وی تلقی می‌شد. در سال ۳۱۹ هـ حسین بن قاسم بن عبیدالله بن وهب (از هواداران شلمغانی) به وزارت رسید و نامش در کنار نام خلیفه مقتدر بالله بر سکه ضرب شد.^(۹۳)

ابن وهب با استفاده از مقام وزارت خود، هواداران خویش را به مقامات بالا رساند، ولی پس از آن، خلیفه القاهر بالله (۳۲۲ - ۳۳۰ هـ) او را با دلیل پیوندش یا شلمغانی به «رقاه» در سوریه تبعید نمود. وی همچنین رفقای او، به ویژه «بنو بسطام» را دستگیر کرد و اموالشان را مصادره نمود.^(۹۴) این دستگیری تا زمان خلافت الراضی عن الله ادامه یافت تا آن‌که در سال ۳۲۳ هـ خود شلمغانی نیز دستگیر شد.

شیخ طوسی سبب دستگیری شلمغانی توسط راضی را چنین نقل کرده است: شلمغانی در مجلسی که سران شیعه نیز در آن حضور داشتند، در حالی که همه اهل مجلس از قول ابن روح لعن و تبری از شلمغانی را نقل می‌کردند، اظهار داشت که بین من و او (ابن روح) را جمع کنید تا دست هم‌دیگر را گرفته و علیه یکدیگر نفرین کنیم (مباهله)؛ اگر آتشی از آسمان بر وی نازل نشد، تمام آنچه درباره من گفته، حق است! و از آن‌جا که این مجلس، در خانه ابن مقله وزیر منقذ شده بود، خبر به گوش راضی، خلیفه وقت، رسید و ترتیب دستگیری و قتل وی و راحتی شیعه از شورش را صادر کرد.^(۹۵) این که چرا راضی بلافاصله پس از صدور این سخن از شلمغانی اقدام به قتل وی کرد، تأمل برانگیز است. البته این احتمال قوی وجود دارد که خلیفه از خوف تحقق جریان مباهله و هلاکت شلمغانی به دعای ابن روح و تقویت امر ابن روح اقدام به این کار کرده باشد. وی همراه با چند تن دیگر از شخصیت‌های رهبری‌کننده حرکت، همچون ابن ابی عون تحت شکنجه قرار گرفته، اعدام شدند و اجساد آن‌ها در سمت غربی بغداد، در مقر دارالشرطه سوزانده شد.^(۹۶) از آن‌جا که شلمغانی، دشمن مشترک ابن روح و بنی‌عباس به شمار می‌آمد و با توجه به نفوذ بنی‌نوبخت در مناصب حکومت عباسی، مقابله ابن روح با شلمغانی تا حد کشاندن وی به پای دار، قرین توفیق گشت.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ر.ک: شیخ طوسی، کتاب الغیبه، دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۲، ص ۶۳ / رجال کشی، تصحیح حسن مصطفوی، نشر دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۴۸، ص ۵۲۴ و ۵۲۵
- ۲- ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۱۸۳ و ۱۸۶ و ۱۹۷
- ۳- ر.ک: پیشین، ص ۱۸۳، ۱۸۶ و ۲۴۵ / ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۲۶، ص ۴۸۹
- ۴- ر.ک: علامه ملاعبدهالله مامقانی، تنقیح المقال، نجف، مکتبه المرتضویه، ۱۳۵۰ ق، ج ۳، رقم ۱۲۸۶۶؛ از عبود اخبار الرضا علیه السلام و توحید صدوق
- ۵- ر.ک: سیدحسین مدرسی طباطبایی، مکتب در فرایند تکامل، ترجمه هاشم آیزدپناه، ایالات متحده، نیوجرسی، نشر داروین، ۱۳۷۴ ش، ص ۸۵
- ۶- ر.ک: رجال کشی، ص ۴۵۹، ح ۸۷۱ و ص ۴۶۷، ح ۸۸۸ و ص ۴۰۵، ح

- ۷۵۹ / کتاب الغيبة، ص ۲۱۳
۷. رجال کشی، ص ۴۰۳ - ۴۰۴، ح ۷۵۴ و ۷۵۷؛ بدین منظور امام رضا علیه السلام می فرمودند: «الواقفه هم حمير النبیعة»؛ همان، ص ۴۶۰، ح ۸۷۲
۸. همان، ص ۴۶۶ - ۴۶۷، ح ۸۸۷ و ص ۴۶۸، ح ۸۹۳ / کتاب الغيبة، ص ۴۵ / محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، تهران، ۱۳۷۶ به بعد، ج ۴۹، ص ۱۷
۹. کتاب الغيبة، ص ۴۳
۱۰. همان، ص ۴۲ و ۴۶ / رجال کشی، ص ۴۴۵، ح ۸۳۷
۱۱. کتاب الغيبة، ص ۴۵
۱۲. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۲۳۵۵ به نقل از: عیون اخبار الرضا علیه السلام
۱۳. کتاب الغيبة، ص ۴۳
۱۴. رجال کشی، ص ۵۹۸ - ۵۹۹، ح ۱۱۲۰
۱۵. همان، ص ۵۹۸، ح ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸
۱۶. کتاب الغيبة، ص ۴۴
۱۷. رجال کشی، ص ۴۶۸، ح ۸۹۳
۱۸. همان، ص ۴۵۹ - ۴۶۰، ح ۸۷۱
۱۹. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۸۴۶، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام و توحید صدوق
۲۰. الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۲۷ / کتاب الغيبة، ص ۲۱۳
۲۱. کتاب الغيبة، ص ۲۱۳ - ۲۱۴
۲۲. رجال کشی، ص ۵۲۷، ح ۱۰۱۹
۲۳. همان، ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۹ و ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۵ و ص ۵۲۶، ح ۱۰۰۸
۲۴. کتاب الغيبة، ص ۲۱۳ - ۲۱۴
۲۵. رجال کشی، ص ۵۲۵ - ۵۲۶، ح ۱۰۰۷ و ص ۵۲۸، ح ۱۰۱۱
۲۶. همان، ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۹
۲۸. نمونه های دیگری از این نوع دستورالعمل های شدید علیه سنجرفان، توسط امامان شیعه علیهم السلام در تاریخ یافت می شود. برای نمونه، می توان به ماجرای محمد بن بشیر (رجال کشی، ص ۴۷۷، ۴۸۳، ح ۹۰۶ - ۹۰۹) و نیز ماجرای ابوالسهمری و ابن ابی الزرقا (همان، ص ۵۲۹، ح ۱۰۱۳) و همچنین ماجرای حسن بن محمد بابای قمی (همان، ص ۵۲۰، ح ۹۹۹) و بالاخره ماجرای علی بن حسکه و شاگردش فاسم شعرانی یفطینی (همان، ص ۵۱۷، ۵۱۹، ح ۹۹۴ - ۹۹۷) اشاره کرد.
۲۹. رجال کشی، ص ۵۲۴، ح ۱۰۰۶ / الکافی، ج ۱، ص ۵۲۴، ح ۲۴ / الارشاد، شیخ مفید، بیروت، اعلمی، ۱۴۱۰ ق؛ ص ۳۵۶
۳۰. شیخ طوسی، الفهرست، قم، منشورات رضی، بی تا، ص ۹۸ / علامه حلی، رجال، قم، منشورات رضی، ۱۴۰۲ ق، ص ۹۵
۳۱. الفهرست، ص ۸۶ / رجال نجاشی، قم، داری، بی تا، ص ۱۴۶ / رجال، علامه حلی، ص ۲۳۱
۳۲. ر.ک: رجال کشی، ص ۵۷۳، ح ۱۰۸۶ / شیخ طوسی، رجال، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۵۰ ق، ص ۴۲۰ و ۴۳۳ / تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۷۸۸۴ و ۷۸۸۵
۳۳. رجال کشی، ص ۵۲۲، ح ۱۰۰۴
۳۴. همان، ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۲۸؛ در این توقیع، تعبیر «دهقان» آمده که مراد همان عروه بن یحیی است؛ «و ذلك التوقيع خرج من يد المعروف "بالدهقان" ببغداد في كتاب عبدالله بن حمدويه البيهقي...»
۳۵. همان، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸
۳۶. ر.ک: تنقیح المقال، ۲، رقم ۷۸۸۵ و ج ۳، رقم ۱۰۸۶۹
۳۷. رجال کشی، ص ۵۳۶ - ۵۳۷، ح ۱۰۲۰
۳۸. همان، ص ۵۱۳ - ۵۱۴، ح ۱۰۸۶
۳۹. الکافی، ج ۱، ص ۵۱۱، ح ۱۹ / محمدبن شهر آشوب سروری، مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق، ج ۴، ص ۴۳۲ / بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۵
۴۰. الکافی، ج ۱، ص ۵۱۱، ح ۱۹ / مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۳ / بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۴
۴۱. رجال کشی، ص ۴۱۰ و ۴۲۸
۴۲. الفهرست، شیخ طوسی، ص ۳۶
۴۳. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۴ / ص ۲۱۷ / ص ۲۴۵
۴۴. ر.ک: مکتب در فرایند تکامل، ص ۹۶
۴۷. «عبرثانی نسبتی الی عبرتا و هی قرية من قرئى بغداد من ناحية اسكاف»، کتاب الغيبة، باورقی، ص ۲۱۴
۴۸. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۱، ص ۵۷۳ / سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث، بیروت، ۱۴۰۳ ق؛ ج ۲، ص ۳۵۴ - ۳۵۸ / ملا علی غلابری
- تبریزی، بهجة الأمال فی شرح زیادة المقال، نشر بنیاد فرهنگی کوشان پور، ۱۴۰۱ ق، ج ۲، ص ۱۶۶ - ۱۷۱
۴۹. برای نمونه ر.ک: شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۷۵، ح ۲۰۴، ح ۱۳ و ۱۵ و ص ۳۳۲، ح ۳۶ و ص ۲۵۲، ح ۲ و ص ۲۸۱، ح ۳۲ و ص ۳۳۳، ح ۳، ص ۳۴۱، ح ۲۱ و ص ۳۴۳، ح ۲۴ و ۳۵۰، ح ۴۵ و ص ۳۷۰، ح ۳ و ص ۴۸۱، ح ۷ و ص ۶۴۹، ح ۳؛ و نیز ر.ک: کتاب الغيبة، ص ۲۶۸
۵۰. ر.ک: تنقیح المقال، ص ۵۷۳
۵۱. رجال کشی، ص ۵۳۵، ح ۱۰۲۰
۵۲. کتاب الغيبة، ص ۲۴۵
۵۳. رجال کشی، ص ۵۳۵، ح ۱۰۲۰
۵۴. همان، ص ۵۳۶ - ۵۳۷، ح ۱۰۲۰
۵۵. رجال شیخ طوسی، ص ۴۲۵ / رجال علامه حلی، ص ۱۴۳ و ۲۵۷ / محمدعلی اردبیلی، جامع الرواة، تهران، نشر رنگین، ۱۳۲۴ ش، ج ۱، ص ۱۵۳ / تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۰۵۹
۵۶. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۲۳
۵۷. کتاب الغيبة، ص ۲۱۴
۵۸. ابو علی فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، نشر مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۲۵۹؛ این کتاب بعدها با عنوان ربیع الشیعه، به سیدبن طاووس منسوب شده است. و نیز ر.ک: علی بن عیسی اربلی، کشف الغمة، قم، نشر ادب الحوزه، ج ۳، ص ۴۵۴
۵۹. رجال کشی، ص ۵۶۴، ح ۱۰۶۶
۶۰. همان، ص ۵۶۶، ح ۱۰۱۷ / ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸
۶۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸ / کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۹۹، ح ۲۴ / الارشاد، ص ۳۴۹ / کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۳۹
۶۳. الی ۶۳، کتاب الغيبة، ص ۲۱۷ / ص ۲۱۲ / ص ۲۳۸ / ص ۲۴۶ - ۲۴۵ / ص ۲۵۴
۶۸. عزالدین بن اثیر، اللباب فی تهذیب الأنساب، فاهره، ۱۳۵۶ ه، ج ۲، ص ۲۷ / الارشاد الأریب، یاقوت حموی، لندن، ۱۹۰۸ - ۱۹۲۳ م، ج ۱، ص ۲۹۶ / همو، معجم البلدان، لپتزیك، ۱۸۸۶ م، ج ۵، ص ۲۸۸ (نقل از جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه محمدتقی آیه اللهی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷ ش، ص ۲۰۰)
۶۹. رجال نجاشی، ص ۲۹۳ - ۲۹۴ / الفهرست، ص ۱۴۶ - ۱۴۷ / کتاب الغيبة، ص ۲۰۸، ۲۳۹ و ۲۴۰
۷۰. رجال شیخ طوسی، ص ۵۱۲ / تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۱۱۴
۷۱. الفهرست، شیخ طوسی، ص ۱۴۶
۷۲. الی ۷۲، کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۸ - ۲۵۴ / ص ۱۸۳ - ۱۸۶ و ۱۹۷ / ص ۲۲۸ / ص ۲۵۱
۷۶. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۲۰۰ - ۲۰۵؛ غالب ارجاعات بعدی، برگرفته از این کتاب است.
۷۷. ابوالقاسم محمدبن حوقل، المسالك والممالک، لیدن، ۱۸۷۳، ص ۲۱۱
۷۸. یاقوت حموی، ارشاد الأریب، ج ۱، ص ۳۰۱ - ۳۰۳ / ابن اثیر، الکامل، لیدن، ۱۲۸۳ ه، ج ۱، ص ۲۱۸ - ۲۱۹
۷۹. کتاب الغيبة، ص ۹ - ۲۲۸ / بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۲
۸۰. الکامل، ج ۱، ص ۲۱۸ - ۲۱۹
۸۱. الی ۸۱، کتاب الغيبة، ص ۲۵۲ / ص ۲۴۸ / ص ۲۵۰ / ص ۲۲۸
۸۴. رجال نجاشی، ص ۲۹۳ / کتاب الغيبة، ص ۲۴۸؛ شیخ طوسی، نام وی را در ردیف مدعیان دروغین بایست آورده است.
۸۵. کتاب الغيبة، ص ۲۴۱ / ص ۲۵۰ - ۲۵۱
۸۷. یاقوت حموی، ارشاد الأریب، ج ۱، ص ۳۰۲ - ۳۰۳ / کمال مصطفی شبیبی، الصلة بین التصوف و التشیع، بغداد، ۱۳۸۲ ه، ص ۲۰۳
۸۸. محمدبن احمدذهبی، العبرفی خیر من غیر، کویت، ۱۹۶۰ م، ج ۲، ص ۱۹۱
۸۹. احمدبن محمدبن مسکویه، تجارب الأمم، قاهره، ۱۹۱۴ م، ج ۱، ص ۱۲۳
۹۰. ارشاد الأریب، ج ۱، ص ۳۰۳
۹۱. کتاب الغيبة، ص ۲۵۲ - ۲۵۴
۹۲. هاشم معروف الحسینی، سیره الأئمة الاثنی عشری، بیروت، ۱۳۹۷ ق، ج ۲، ص ۵۷۵ / سید محمد صدر، تاریخ الغيبة الصغری، بیروت، دارالتعارف، ۱۳۹۲ ق، ص ۵۲۷
۹۳. تجارب الأمم، ج ۱، ص ۲۱۵ - ۲۱۷ و ۲۲۳
۹۴. همان، ج ۱، ص ۲۶۷
۹۵. کتاب الغيبة، ص ۲۵۰
۹۶. علی بن حسین مسعودی، التنبيه و الاشراف، بغداد، ۱۳۵۷ ه، ص ۳۴۳ / ارشاد الأریب، ج ۱، ص ۲۹۹ - ۳۰۴